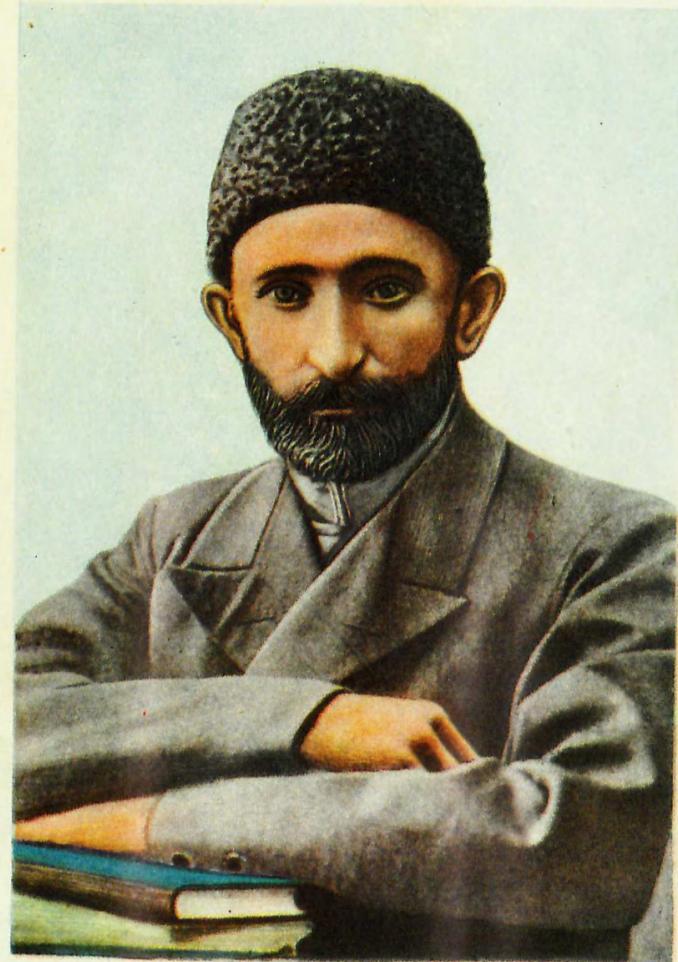


سال



م. ج. جعفری وف

# میرزا علی اکبر صابر



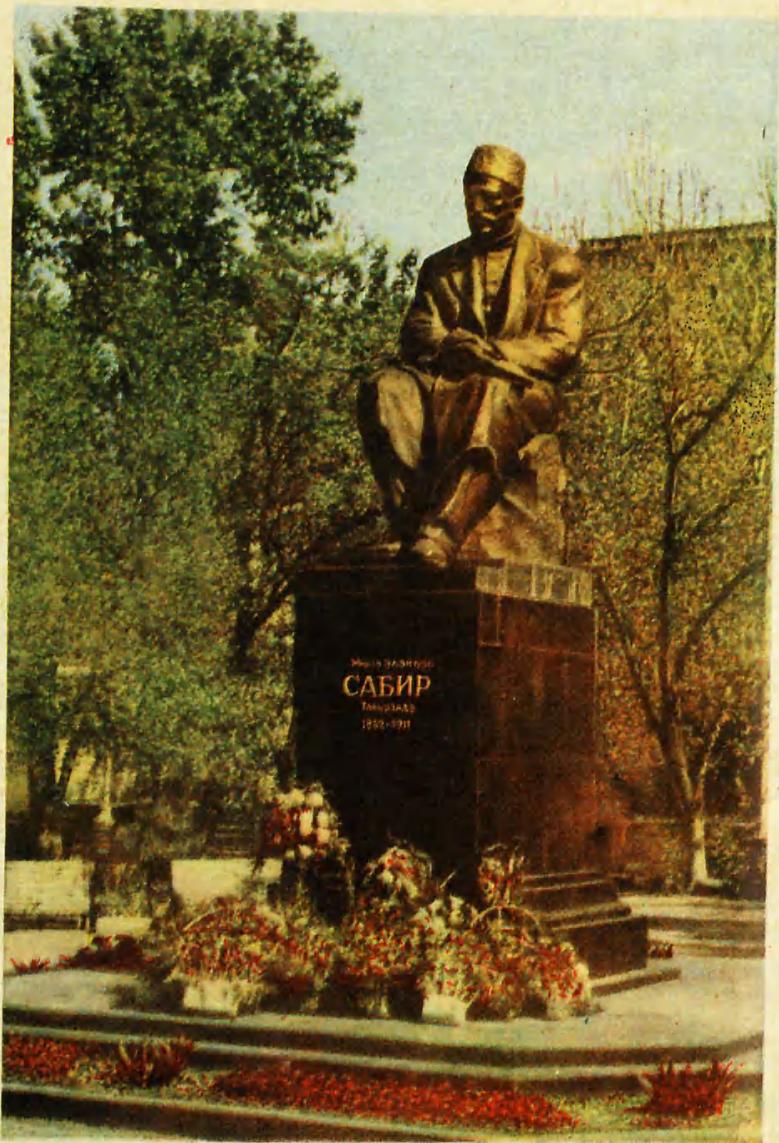
میرزا علی اکبر صابر

نشریات دولتی آذربایجان  
باکو - ۱۹۶۳

مترجم: ا. شفائي  
رداكتور: ح. محمدزاده

ملت آذربایجان همراه با ملل برادر شوروی صدمین سالگشت  
تولد يكى از هيرز ترین استادان سخن خود شاعر دموکرات انقلابی  
ميرزا علی اکبر صابر را جشن ميگيرد. آذربایجان چندين شاعر مشهور  
جهانی مانند نظامی، خاقانی، نسیمی، فضولی، صائب تبریزی،  
قطران تبریزی، واقف، میرزا شفیع واضح و صمد ورغون را  
دردامان خود پرورش داده است. صابر بعنوان يك ساتirیك و  
بذله گوی زبردست و نوآور بین شعرای نامبرده موقیت خاصی  
را احراز میکند.

صابر در پيشفت افکار سیاسی-اجتماعی و بدیعی آذربایجان  
در قرن بیستم نقش بسیار مهمی داشته است. او با اشعار انتقادی  
خود که مبین اید و خوشبینی عالی فلسفی است در نظم قرن  
بیستم آذربایجان شالوده يك مکتب ادبی نوین، مبارز و معاصر  
را ریخته و بنیان گذار شعر جدید خلقی و توده‌ای گردیده است.  
کلیه شعرای نامی قرن بیستم آذربایجان صابر را استاد و معلم  
بزرگ خویش شمرده‌اند. تحت تأثیر اشعار صابر يك نسل شعرای  
هجاگو بشمر رسيده اند که پیروان مکتب او شمرده ميشوند.  
صابر در دوره بيداري آسيا يكى از نخستين و پيشروترین



مجسمه میرزا علی اکبر صابر در باکو

روشنفکرانی است که با آثار پر ارزش خود در افکار بدیعی و اجتماعی و در ادبیات دموکراتیک اغلب خلقهای خاور نزدیک و میانه تأثیر بسیار نیکوئی بخشیده است. شاعر ایرانی او لاهوتی درباره اشعار صابر که بمناسبت انقلاب ایران در سالهای ۱۹۱۱-۱۹۰۶ سروده است مینویسد که: «آثار صابر در ایران تأثیر شگرفی مینمود. این آثار بر شهامت و رشادت مردان انقلابی که علیه شاه مبارزه میکردند میافزود».

شاعر انقلابی معاصر تر کیه نظام حکمت گفته است که: «صابر نه تنها در آذربایجان، بلکه در آسیای میانه، خاور نزدیک و میانه نیز یکی از بزرگترین شعرا بشمار است». نظام حکمت با توجه بتأثیر اشعار صابر در دوره انقلاب ۱۹۰۸ تر کیه بر گفته خود چنین می افراید: «شعر صابر منبع الهام آزادی خواهان تر کیه بود. مبارزه صابر در راه آزادی، منافع خلق و دموکراسی، علیه استبداد، فئodalیسم، نیروهای سیاه ارتخاع و لیبرالیسم بورژوازی در میان من نیز درست آنهاست که در همین راه سیر میکنند سلاح آزموده و مطمئن بشمار میرود».

اشتهر صابر در چنین مقیاس وسیعی امری تصادفی نبوده است. همانطور که جنبش‌های سیاسی و اجتماعی آذربایجان پس از سال ۱۹۰۵ دقیق دنیا متمدن را بخود جای نمود، افکار بدیعی آذربایجان نیز در مرکز توجه اشخاص پیشرو و مترقی خاور نزدیک قرار گرفت. از طرف دیگر نیز شاعر بزرگ آذربایجان نه فقط بحیات میهن خود توجه داشت، بلکه نسبت بوقایع تمام جهان ابراز علاقه مینمود. او بوبیزه راجع بزندگی مردم روسیه، ایران، ترکیه و آسیای میانه اطلاعات جامعی داشت و بادقت تمام مراقب مبارزات آزادی طلبی اینکشورها بود و عقیده خود را درباره حوادث مهم سیاسی-اجتماعی در قالب شعر بدون تأخیر ابراز میداشت. صابر شاعری نبود که در چهارچوب محدود ملی بماند. او هم از حیات اجتماعی آذربایجان و هم از مسائلی که حائز اهمیت جهانی بود بحث مینمود و از این رو است که دایزه تأثیر

گفته‌های او و هنر او خواه در زمان حیاتش و خواه پس از وفاتش وسعت زیادی یافته است. پس از سال ۱۹۰۵ تنها شاعری که آثارش بیش از همه خواننده داشت و خودش نیز بیش از همه محبوبیت و اشتهر بدست آورده بود همانا صابر بود. تمام زحمتکشان فهمیده و توده‌های اقلابی هم خواننده و هم مبلغ اشعار انقادی صابر بودند. بیوادان نیز این اشعار هجایی را از دیگران شنیده حفظ میکردند. روح توده‌ای و امید بخش اقلابی که در هنر شاعر بزرگ توانا وجود داشت سبب این احترام و محبوبیت او درین میلیونها مردم گردید.

اقلاییون حرفاًی آذربایجان پیوسته در مبارزات خود بخاطر منافع مردم از اشعار هجایی صابر همچون "سلاح قاطعی استفاده میکردند. خود صابر را نیز مردم مانند یک شاعر اقلابی حرفاًی میشناسختند. صابر محبوب‌ترین شاعر مشهدی عزیزی‌گوف، نریمان نریمانوف، ستارخان، شیخ محمد خیابانی و ده‌ها رجل اقلابی دیگر بود. نریمانوف از صابر بعنوان «شاعر پرولتیری، صابر عزیز» که در راه آزادی کارگران و روستائیان خدمات بزرگی انجام داده است یاد میکرد و از وی مانند یک هم‌ملک سوسیال دموکراتی کراسی که در راه اقلاب اجتماعی پیکار میکند تجلیل مینمود.



جلیل محمدقلی‌زاده بر سر بالین صابر  
(اثر رسام ا. جعفر اوپ)

میرزا علی اکبر صابر طاهر زاده در ۳۰ ماه مه ۱۸۶۲ در شهر شماخی، یکی از مراکز قدیمی تمدن آذربایجان قدم بعرصه وجود گذاشت. پدر شاعر - حاجی زین‌العابدین، بازرگانی کم‌مایه، مادرش - سلطنت خانم، زنی کدبانو بود. در ۸ سالگی علی اکبر را بملاخانه میسپارند، سپس او تحصیلات خود را نزد شاعر و معلم معارف پرور مشهور سید عظیم شیروانی ادامه میدهد، تحت تأثیر و بتشویق معلمش با ادبیات کلاسیک و معاصر آذربایجان و فارسی آشنائی پیدا میکند، ضمناً از سنین دوازده، سیزده سالگی شروع بسروden

که در این سالها در آذربایجان بسط و دامنه وسیعی یافته بود صابر وا بطور قطع بیدار ساخت، بحیات و حقیقت نزدیک نمود و او را بمنابه یک شاعر دموکرات اقلابی با افکار عالی و مترقبی پیار آورده، زندگی صابر از این نقطه نظر زندگی مردان متفکر خاور قدیم را بیاد میاورد. او تا چهل و چهار سالگی درباره زندگی جامعه، درباره خلق و میهن باندیشه پرداخته، جویای حقیقت شده است و پس از یافتن حقیقت نیز در صدد برآمده است آن را برای خلق و بشریت بیان نماید.

مجله انتقادی معروف «ملانصرالدین» که منادی ایده‌های اقلاب ۱۹۰۵ و اتباه آسیا بود، بویژه سردبیر مجله نامبرده - فویسنده بزرگ دموکرات و معلم بسیاری از نویسنده‌گان مترقبی یعنی جلیل محمدقاوی زاده در پیشرفت سریع نظریات سیاسی- اجتماعی و افکار فلسفی صابر تأثیر بسزائی داشته است. میتوان گفت که صابر بمنابه یک شاعر توده ای همراه با مجله «ملانصرالدین» قدم بر صفة فعالیت گذاشته و همراه با آن نیز ارتقاء یافته است.

هدف شاعر ۱۹۰۶ ساله عبارت از این بود که از افکار مترقبی زمان خود و از تمایلات مثبت جامعه دفاع نموده، نظریات خود را درباره امور اجتماعی و مسائل مهم آنیه باطلاع هم میهنان خوش برساند، او بیچوجه بفکر شهرت و مقام نبود. آثار خود را با امضا های مستعار مانند «هوب هوب»، «ابونصر شبیانی»، «آغلار گولهین» (متسم گریان)، «قوجا عمی» (عموی پیر)، «قوجا ایرانی» (ایرانی پیر)، «سودائی»، «پیر عالم» (یک دانشمند) و غیره منتشر می‌ساخت.

صابر ضمناً یک معلم پرجسته توده ای و یک آموزگار مترقبی بود. در سال ۱۹۰۸، هنگامی که دیگر بعنوان یک شاعر اشتهر یافته بود، در شماخی مدرسه‌ای بنام «آمید مکتبی» تأسیس نمود که در حدود ۶۰ نفر شاگرد در آن تحصیل میکرد.

در اوایل سال ۱۹۱۰ صابر بباکو می‌آید، در مدرسه بالاخانی که بخش کارگری باکو است بعلمی میردازد و ضمناً باجراید

اشعار مینماید. در سینم ۲۳-۲۴ صابر برای نخستین بار بسیاحت میربد ازد و شهرهای سمرقند، نیشابور، سبزوار، بخارا، مرو، مشهد، عشق‌آباد، کربلا و غیره را می‌بیند، با وضع زندگی و تمدن ملل خاور نزدیک و میانه آشنا می‌شود. پس از بازگشت از سیر و سیاحت در زادگاه خود با بلورنسائے خانم که از خانواده فقیری بود ازدواج میکند و در عرض پانزده سال صاحب هشت دختر و یک پسر می‌شود.

با وجود سختی معيشت، صابر بطرز خستگی ناپذیری مصارعه بمطالعه ادامه میدهد، مطبوعات را میخواند، بر معلومات خود می‌افزاید و در زمینه علوم و فنون به پژوهش میردازد، زبانهای فارسی و عربی را کاملاً فرا میگیرد و بخواندن نوشته‌های روسی نیز قادر میگردد.

با آنکه صابر خیلی زود سرودن اشعار پرداخت ولی تا چهل و چهار سالگی اشعار او اساساً عبارت از غزلیاتی بود که در آنها عشق و محبت ترنم می‌شد. اکثر این اشعار بعلت عدم انتشار ازین رفته است. صابر بمنابه یک شاعر ساتیریک نیرومند فعالیت ادبی خود را از چهل و چهار سالگی آغاز نمود. او مهتمرين آثار خود را در مدتی کمتر از پنج سال (۱۹۰۶-۱۹۱۱) برشته نظم کشیده است. شاعر جهان مطبوعات نیز خیلی دیر قدم نهاده است. در سال ۱۹۰۳ فقط یک شعر او در جریده «شرق روس» و در سال ۱۹۰۵ شعر دوم او در جریده «حیات» چاپ شد. ولی از سال ۱۹۰۶ یعنی پس از تأسیس مجله «ملانصرالدین» آثار صابر بیش از هر شاعر دیگری در آن منتشر میگردید.

بدین ترتیب صابر بعنوان یک شاعر متفکر وقتی جهان مطبوعات قدم نهاد که از تجارت سرشار زندگی و معلومات کامل برخوردار بود و گفتی‌های زیادی باخلق داشت. چند غزل شاعر که تا سال ۱۹۰۳ نوشته است و فعلًا موجود است نشان میدهد که او یک دوره طولانی تردید و تفحص را گذرانیده است تا اینکه بالآخره اقلاب ۱۹۰۵، جنبش‌های دموکراتیک مال آسیا و بویژه ایده‌های سوسیالیسم

«صد»، «حقیقت»، «گونش» (خورشید)، «ینی حقیقت» (حقیقت نو) همکاری مینماید.

دوره زندگی شاعر در باکو پرپیره ترین دوره فعالیت ادبی و اجتماعی او بود. لکن بیماری شدید کبد باو مجال زندگی و فعالیت پیشتری را انداد، در ۱۳ ژوئن ۱۹۱۱ شاعر در سن ۴۹ سالگی در شماخی در گذشت. صابر در حیات کوتاه ولی پرمعنای خود بعنوان یکی از استادان مسلم فرهنگ آذربایجان اشتباری جاویدان کسب نمود.

شاعر منکر یک میراث ادبی پربهائی از اشعار هجایی و غنایی، از تازیانه‌ها، از بحرطولها، از غزلیات فلسفی غنایی و عشقی، از مقالات علمی و اجتماعی، از اشعار کودکان و از ترجمه‌های بدیعی از خود بیادگار گذاشته است.

• •

صابر دارای اشعار پرخواز زیادی از نوع اشعار غنایی، فلسفی و سیاسی است. باوجود این او مقدم بر همه یک شاعر ساتیریک بود. مبارزه با جهالت، درهم شکستن مقاومت کلیه نیروهای مرتبت که ضد منافع مردم، ضد آزادی و دموکراسی و ترقی و ضد افکار سالم بودند هدف اساسی فعالیت ادبی او را تشکیل میداد. صابر از شعرائی که با فکاهیات خود فقط بارائه نواقص اکتفا میورزند نبود. اشعار انتقادی او منعکس کننده تناقضات درهم و پیچیده‌های اجتماعی، نمودار برخورد نیروهای متضاد اجتماعی، برخورد افکار سیاسی-فلسفی، اخلاقی و تربیتی بود، انتقادی بود که مبارزه نو و کهنه را در آئینه بزرگ هنر نمایان میساخت، هجایی بود که یک آئینه زنده عبرت و بقول خود شاعر «آئینه عصر» بود. این آئینه هجا مبارزه نیروهای واقعی اجتماعی یعنی انقلاب را با ارتجاع، دموکراسی را با استبداد، رعیت را با دولت و نظام خودکامگی، طبقات محکوم را با حاکم، کارگر را با سرمایه‌دار، روستائی را با مالک، رحمت را با طفیلیگری، کار را با سرمایه، روش توده‌ای و

۸

اجتماعی را با روش فردی منعکس میساخت. این هجا مبارزه و زد و خورد ایده‌های بین‌المللی را با شوونینیسم، جنبش‌های آزادی ملی را با مداخلات امپریالیستی، فرهنگ و تمدن را با جهل و نادانی، روش جدید تربیت را با روش کهن آن، واقع بینی را با خیالپرستی، موهومات تاریک دنیائی را با محبت و عشق حیات، ایده‌های عالی اخلاق را با اخلاق بورژوازی، فتووالی و خرد بورژوازی نمایان میساخت. در هر یک از اشعار صابر افديشه ها و آرزوهای عالی یک شاعر انساندوست و مجرب که از مترقبی ترین و روش بین ترین اشخاص عصر خود بوده و پیوسته بفکر جامعه، انسان، خلق، میهن و آینده است بخوبی مشهود میباشد.

نوشته‌های صابر از هر نوع که بود بازادی، بترقی و بانقلاط خدمت میکرد. منقد روس که زلینسکی با توجه بهمین مضمون انقلابی و تأثیر انقلابی آثار صابر است که شاعر آذربایجان را «یکی از همزمان» ماسکیم گورکی بزرگ نامیده است. اکادمیسین محمد عارف، دانشمند آذربایجان شوروی صابر را «آفرینده نیرومند شعر آذربایجان در آستانه انقلاب سوسیالیستی»، بعنوان شاعر نوآوری که «از شعر کلاسیک بطرز زیبائی بهره‌مند گردیده و در دوران جدید نیز زمینه بدیعی لازما برای شعر نو سوسیالیستی فراهم ساخته و بوجود آورده است» ارزیابی نموده است.

• •

در همان سالهایی که صابر اشعار هجایی مشهور خود را میسرود (۱۹۱۱-۱۹۰۶) حیات سیاسی-اجتماعی و اقتصادی و مدنی آذربایجان و معنویات مای آن نیز همراهانگ با تاریخ تمام جهان بسرعت رو بجلو میرفت. یکی از مهمترین مسائلی که در حیات سیاسی کشور توجه خلق و افکار عامه را بخود مغطوف نموده بود نیل بازادی اجتماعی بود. صابر نیز بعنوان یک شاعر خلق، مازنده کلیه معاصرین مترقبی خود، قبل از هرچیز بهمین

۹

در کشور از حقوق عادی دموکراتیک کوچکترین اثری نبوده.  
 «صاحبان املاک و ایالت»، «نجبا و اغنا» مردم زحمتکش و کارگران و روستائیان را آدم نمیشنمردند. ولی در نظر صابر که تناقضات موجوده در مناسبات اجتماعی و بینالنیهای جامه را بوضوح کامل میدید بخصوص همین «اعیانها»: «نجبا» و «اغنا»ی مرتعج بودند که شایستگی انسانیت را نداشته‌اند، لکه نام انسان محسوب میشدند، آنها باعث فلاکت و بدختی انسان شده بودند، پول، سرمایه و امتیازات طبقاتی آنها را هار کرده از شکل انسانی خارج ساخته و از احساسات مقدس همنوعی محروم نموده بود:

از سنگدل اعیانهات، صد شکر، خدایا!  
 از صاحب میلیونهات، صد شکر، خدایا!  
 کار دگری غیر خور و خواب ندارند  
 طاحونه با جانهات، صد شکر، خدایا!

صابر در آثار مشهور خود از قبیل: «بکارگران باکو»، «خود را تو مگردنی، ای کارگر، انسان؟» و «ترانه اصیلا»، افکار آزادی طلبی طبقه کارگر و مبارزات آنانرا در راه انقلاب اجتماعی و علیه تساریسم و بورژوازی صمیمانه میستاید و تحسین میکند. او برای پیکار پیشوترون طبقه جامعه یعنی کارگران اهمیت خاصی قائل میشود. شاعر بمرتعجینی که از جنبشیان انقلابی کارگران و بالنتیجه از قیام خلق دچار بیم و هراس گردیده و در صددند که حتی- الامکان کارگران را از امور سیاسی - اجتماعی دور نگهداشند میخندد، دشمنان طبقه کارگر را بازبان خود آنها در معرض آتش مرگبار هجا قرار میدهد:

وارونه شده کارجهان، گردش عالم،  
 حالا شده هر کارگری داخل آدم!  
 یعنی چه، بهر کار دخالت بکند او؟  
 در محضر ارباب جسارت بکند او؟

هدف بزرگ خدمت میکرد. افکار آزادی سیاسی- اجتماعی و معنوی و ایده‌های دموکراسی از مدتها پیش، از نینمۀ دوم قرن گذشته، از دوره میرزا قاجاری آخوندوف در آذربایجان رواج یافته بود. در دوره صابر نیز همین افکار تحت تأثیر افکار سوسیالیسم و کمونیسم پیش از پیش متبلور گشته، تکامل یافته و مبارزات شدید و پر حرارتی برای تحقق آنها آغاز شده بود. جنبشیان کارگری، اعتضادات سیاسی و قیامهای روستائی که از اوایل سده حاضر در آذربایجان شمالی آغاز شده و تدریجاً شدت می‌یافت، جنبشیان آزادی ملی که کمی بعد از آن در اثر جنبشیان مشروطه طلبی در آذربایجان جنوبی شروع گردید، همه اینها قبل از هرچیز مبارزاتی بمنظور ایجاد تحولات اجتماعی بود. تناقضات اجتماعی در دوره صابر شدت و حدت خاصی پیدا کرده بود. تمام ثروت میهن، تمام وسائل زندگی در دست یک مشت مالک، بیگزاده، خانزاده، همپاها، میلیونر، تاجر، ارباب و مأمورین عالیرتبه دولتی جمع شده بود. بین ثروت و کار ضدیت بسیار شدیدی بوجود آمده بود. هرقدر مناسبات بورژوازی بسط و توسعه بیشتری می‌یافت و ثروتمندان ممکن تر می‌شدند بر فقر و فلاکت توده‌ها افزوده میشد. غارت و چیاول سرمایه خارجی از هرچیز بیرحمانه‌تر بود. هم دولت، هم حکومت، هم قانون و هم دیوانهای دادرسی فقط و فقط از این طفیلیهای جامعه مدافعت نمودند، فقط و فقط آقائی طبقه آریستوکرات بورژوا- مالک را حفظ میکردند. صابر بمنظور بازگردان چشم و گوش طبقات محاکوم و توده‌های محروم نشان میداد که این طفیلی‌ها برای حفظ امتیازات و آقائی خود چگونه میکوشند و در این غارتگری‌ای خود بر چه چیز و چه کسانی متکی هستند. صابر این طفیلی‌ها را با زبان خودشان رسوا می‌ساخت و می‌گفت:

چون هست زر و سیم، شرافت بود از ما،  
 املاک چو داریم، ایالت بود از ما،  
 عدیله زما، صدر حکومت بود از ما...

نمیکرد. درین کارگران و دهقانان نیز اشخاصی که از لحاظ شعور سیاسی و اجتماعی عقب مانده بودند کم نبود. صابر همیشه درمدد نظر داشت که بیداری اینگونه اشخاص، شناسائی دوست از دشمن، دانستن علل وضع اسف آور خود، درک فشار و سنگینی فقر و محرومیت و بردگی و اسارت، درک اسرار اجتماعی که موجود همه اینها بود برای پیروزی مبارزه در راه آزادی اجتماعی بکی از شرایط اساسی است. لازم بود که تمام مردم زحمتکش بدون استثناء تناقصات زندگی اجتماعی را آشکارا بینند و در راه مقصد واحدی باهم متحد گردند. لیکن همه هم و خرافات، جهالت، شریعت، فناوتیسم و تبلیغات دینی که مثل بیماری سرطان در فکر بسیاری از مردم ریشه دوانیده بود مانع درک این مسائل میگردید. اینگونه بدعتها نیز بنویه خود موحد جنبه های منفی دیگری نظیر رکود و عطالت، عدم فعالیت، یأس و نومیدی، عدم اعتماد بازادی، کندی و تبلیغ سیاسی میگردید. بویژه «فلسفه» صبر و توکل که لازمه معتقدات دینی بود، عقايد پوچ و واهی از قبیل: «امر از خدا و اطاعت از ما» و سفسطه: «آنچه مقدار است خواهد شد»، «ثروتمدی و فقر کار خداست» و غیره بیش از هر چیز مضر و غیر قابل تحمل بود. این معتقدات پوچ که هدفشان غارت آسان و بلا مانع خلق بود، این روحیه یأس و ذمیدی برای طفیلیهای حاکم بسیار مناسب بود. صابر در این رشته از یک تجربه سرشار زندگی برخوردار بود. او میدید که توده های مردم هر قدر بیشتر تحمل بیدادگری مینمایند و به تحقیرها و زورگوئی ها گردن می نهند بر پیشمری طبقات حاکمه و غارگران استهعماری نیز افزوده میشود.

تحمل مینماید قوم ما هر یهیائی را،  
تو این غافل زعصبانها، چه میگردی، خداوند؟!

حقیقتاً نیز این شکیباتی بی حد و حصر بدینختی بسیار بزرگی برای مردم پشمار میرفت. از این رو شاعر بزرگ برای آنکه بخلق و مبارزه آزادی طلبی وی خدمت مؤثرتری بنماید قصه است

بریک نفس راحت جرأت بکند او؟  
بالخاصة سر مزد عداوت بکند او؟  
وارونه شده کار جهان، گرددش عالم،  
حالا شده هر کارگری داخل آدم!

شاعر که از شایستگی عالی طبقه کارگر و از حقوق سیاسی- اجتماعی و معنوی وی در برابر سرمایه دار دفاع میکند باهمان حرارت نیز روستاییان فقیر را مورد حمایت قرار میدهد، با مالکیت خصوصی زمین مخالفت میورزد و فکر و آنکه از زمین را بروستاییان تبلیغ مینماید:

اگر محصول باغ و بوستان میشد نصیب بک  
تو بذر اشنان، توده همانها چه میگردی، خداوند؟!  
زمین گر از تو، کار از رنجبر، زور است از گلوان،  
پس این بگزراهه، خانها، چه میگردی، خداوند؟!

صابر «ارکسیست نبود. او بعنوان یک متفکر در جهان بینی خود نتوانسته بود تا سرحد «ارکسیسم ارتقاء» یابد. او از لحاظ نظری نمیدانست که مبارزات طبقاتی نیروی میحرکه تاریخ است. همینها او شاعری بود که در راه منافع خاک پیکار گرده، همیشه بطریق طبقات محکوم برخاسته و زندگی را از دیده زحمتکشان و انسانهای محکوم نگریسته است. حقایق زندگی بطور عینی در آثار او تجسم می یافتد و مدعاهای مارکسیسم بطریق درخشانی در آنها تصدیق و تأیید میگردید. همین خصوصیت آثار صابر بود که او را با فکار سوسیالیسم که مترقی ترین جهان بینی عصر ماست فردیک مینمود.

صابر که نسبت بطبقات طفیلی آشتی ناپذیر بود از جنبه های ضعف توده های زحمتکش که خود شاعرشن بود نیز چشم پوشی

اینها تنقید و ایراد ساده نبود. دعوت بمبارزه در راه احراق حق و آزادی بود. شاعر هموطنان خود را که دچار عسرت معیشت و تنگدستی بودند دعوت میکرد که در باره علت و سبب این فلکت بیندیشند، برای احراق حق و برای تحقیق عدالت بمبارزه حیاتی داشت بزنده. این ندا تنها ندای یک فرد، ندای یک شاعر نبود، بلکه ندای زمان، ندای قسمت پیشو و مترقبی خلق بود، ندای قهرمانانی بود که خلق را در دنبال خود به پیکار میبرند. تربیت عقب ماندگان، تربیت آنهایکه در مبارزه شرکت نمیکردند و یا در این زمینه سنتی او خود نشان میدادند یکی از بزرگترین تدابیر انقلابی آن زمان بود. شاعر خلق نیز میکوشید که این تدابیر مهم را انجام دهد، سعی میکرد که با آثار خود در شعور افراد عقب مانده ایجاد انقلاب نماید.

صابر ضمن انتقاد از سنتی و رکود، ضمن آنکه هموطنان عربان و پریشان خود را بمبارزه برای حیات و بفعالیت دعوت میکرد منظورش فعالیت و کار و کوشش ساده نبود. زیرا همانطور که خود شاعر مینویسد: انسان رحمتکش، کارگر، رستائی «صبح زود از خواب برخاسته تا شب» کار میکرد. صابر وقتی علیه رکود و سنتی اقدام میکرد قبل از هر چیز رکود فکری، رکود معنوی و بویژه کندی سیاسی را منظور نظر داشت. در این قبیل موارد شاعر مثل یک پدر با انصباط فسبت بمقدم عوامی که در صدد تربیتشان بود غضبنناک هم میشد:

مردن به از این زندگی، ای غافل پیکار،  
هر چند که باشد مرگ بر غافل دون عار.  
زین زندگی پست بزنجیر جهالت  
بهتر بود، ای جاهم، مردن بسدار.

گاهی نیز شاعر ضمن حمله بجهل و نادانی خود نیز متاثر و مکدر میشود و فریاد بر میاورد که:

عمده آثار خود را بتجدید تربیت اعضای جامعه و افراد عقب ماندهای که متحمل اینگونه بیدادگریها، تحفیرها و بیحیائیهای کم نظیر میشوند اختصاص داده است.

بطوریکه در اشعار مشهور «صابر شو!» و «چه میکردی خداوندان!» خاطرنشان شده است صابر متوجه بود که کارگران و رستایان مبتلا به بیماری موهومنات و جهالت «ظلم ظالم و آمر»، ظلم خان و بک و مالک را بطرز فاناتیک «بتقدیر نسبت میدهند»، فقر و محرومیت را «بلا آسمانی» میشمارند، در برابر هر نوع محرومیت تسلیم گشته «انیس درد و محنت» میشنوند، در سختیهای زندگی دچار بیماری ترک دنیا میگردند، از دنیا و مافیها دست میکشند، در حالیکه خود موجد و مسبب عجز و بدبهختی خود هستند آنرا از «ما سوا» میدانند. صابر میدید که وجود این وضع در دوران انقلابات روحیه ای منفی و شیر قابل تحمل است، عجز و بیچارگی، مذلت و نادانی است، ذایل شدن، له شدن و پایمال شدن است:

چو دیدی ظلمی از ظالم، ز دوران و قضایش دان،  
چو دیدی زجری از آمر، زاسرار سماش دان،  
تو هستی باعث عجزت، ولی از ما سواش دان،  
تو این شومی هم از بیگانه، هم از آشناش دان،  
له و پامال شو، لیکن مجو یک چاره، صابر شو!  
فقیری، پینوائی، مضطربی، بیچاره، صابر شو!

اگر کاری کنی آنرا بکن مثل سلامانان،  
تحمل کن تو جور ملکداران، مثل یک حیوان،  
درو باکشت و کار از تو، ولی محصول تو از خان،  
مشو بیدار و حقت را نفهم هرگز، چو یک انسان،  
مشو دلتگ و تاب آور، مکش قداره، صابر شو!  
فقیری، پینوائی، مضطربی، بیچاره، صابر شو!

در ۱۹۰۹ پس از خاج محمد علیشاه از سلطنت صابر  
در چند شعر خود از ترکیب و سیاست مجلس شورای ملی  
جدیدی که در ایران تأسیس شده بود اظهار نارضائی کرده است.  
صابر در شعر هیجانی خود «ایران زچه ویران گردید؟»  
افکار و عقاید خود را درباره حاکمیت خالق و نیز خواسته‌های  
خود را در باره دموکراسی حقیقی بتفصیل شرح داده میگفت که  
یکی از عالم عمدۀ کسوف «خورشید مشروطه» در ایران  
اینست که مسئله اصلی فراموش شد، زمام امور مردم بدست  
خودشان سپرده نشد، خلق برای حل سرنوشت خود از هر  
امکانی محروم گردیده هیچیک از مشکلات میهن مقدس حل  
و فصل نگردید. پس از فرار محمد علیشاه نیز محافظه کارانی  
که در گوش و کفار مخفی شده بودند، طرفداران استبداد،  
«چاکران شاهها»، «جغدهای ویرانه پرست»، «خائنین خون  
آشام»، «جنایتکاران» خود را در مجلس شورای ملی چیزند  
و زمام امور ملت را بدست گرفتند:

هر کسی آمد و شد رهبر قوم،  
هر عمو سلسه جنبان گردید.  
پارلمان ما از خرتوری  
قهقهه خانه گشت، دکان گردید.

تو بگو تاکه بدانیم، کدام  
مشکل این وطن آسان گردید؟  
کار کرد، اما «فابریک» (لقب،  
همه چیز آنرا قربان گردید.  
حال فهمیدی اگر مشکل کار،  
ذگو ایران زچه ویران گردید!

بعقیده صابر «اشکال کار» در سازمان دولتی، در سیستم  
انتخابات و در ترکیب حکومت بود. بدین ترتیب دیده میشود که

چون نگرم من چنین هرج و مرج  
پر شود از خون جگرم لب بباب.

در یک شعر گاهی ازغم و اندوه بیحد خلق زهر خند میزند  
و زمانی نیز همین خنده آموزنده به سوز واشك منتهی میشود:  
صبح زود از خواب خیز و تا بشب زحمت بکش،  
از قویستان هزاران فیحش خور، منت بکش،  
گو قوی لذت برد، حق است، تو ذلت بکش،  
گو ترا بدبهخت سازد خان و اعیان، غم مخور!  
کار کن تا خم شود پشت، جیبینت تر شود،  
مان گرسنه، گوعیالت همچو گاو و خر شود،  
بر زوافت گو فغان و ناله نیز از بر شود،  
روزیت غارت کند ملا، بک و خان، غم مخور!

صابر طرفدار جمهوری دموکراتیک و هواخواه حاکمیت  
خلق بود. او چنان سازمان دولتی را آرزو میکرد که در آن  
تمام زحمتکشان آزاد باشند، خود بر سرنوشت خویش حاکم  
باشند، کار مردم بدست خود آنها سپرده شود. او میخواست که  
جامعه در مورد سازمان دولتی دارای چنین عقیده سیاسی  
پیش روی باشد و بهمین دلیل نیز مبارزه خلقها علیه استبداد، رژیم  
خودکامگی و علیه متجاوزین خارجی توجه اورا بخود جلب  
میکرد، اورا خشنود میساخت و باو بال و پر میداد. صابر  
همانطور که مخالف استبداد بود با هر گونه موذار خیسم مشروطه  
و رژیم پارلمانی بورژوا-آریستوکراتیک نیز مخالفت میورزید.  
مناسبات انتقادی شدید او نسبت به دومای تساری که اکثر  
نمایندگان آن از ثروتمندان، طبقات ممتازه و آریستوکراتها  
بودند، همچنین طرز برخورد انتقادی او با مجلس ملی ایران  
و ترکیه نیز معرف افکار مترقبی وی در مورد سازمان دولتی بود.

عصر جدید اقتضا دارد که اتفاق و اتحاد بین خلقها بیش از پیش تحکیم یابد، مقصود تمام ملل اینست که در صلح و امنیت بسر برند، هیچ دلیلی برای نفاق و خصومت بین خلقها وجود ندارد، عداوت مصنوعی بین ملل چیزی جز سیاست اهریمنی استعمار طلبان نیست. اینها بودند مضمون اساسی شعر «بین‌الملل» صابر.

صابر بدون درنظر داشتن کشور خاصی، بطور کلی در کایهٔ کشورها از همین دیدگاه عالی بین‌المللی بستم مستعمراتی و بجهندهای آزادی طلبی دموکراتیک ملی علیه مداخله جریان خارجی مینگریست.

مبارزات قهرمانانه پرولتاریا و روستائیان روس، شکست تاریسم در جنگ روس و ژاپن، نخستین انقلاب روس که منادی آغاز دورهٔ جدیدی در تاریخ جهان بود، تمام اینها در قابو مردم آذربایجان نیز امید بزرگی برای رهایی از ستم مستعمراتی پدید آورده بود. آزادی و استقلال مردم آذربایجان با موفقیت انقلاب روس مربوط بود. محو تاریسم بمعنای تراز ل موقعیت و حکمرانی خانها، بیگها و مالکین، بمعنای آغاز تحولات دامنه دار اجتماعی و پیروزی انقلاب در این سرزمین بود. این شرایط تاریخی جدید سرنوشت خلق روس، سرنوشت پرولتاریای روس و روستائیان آن، سرنوشت زحمتکشان سایر خلقهای سرزمین روسیه را همچنین منافع سیاسی و اجتماعی آنها بیش از پیش بهم پیوند میداد.

در چنین دوره‌ای تبلیغ پر حرارت ایده‌های انترنسیونالیسم از طرف صابر واجد اهمیت سیاسی شکری بود. صابر تاریسم را که روسیه را مبدل بنزدان خلقها کرده بود «ابليس ملعون»، «عقابی که پر و بال آزادیخواهان را میشکند» و «جند ویرانه پرست» مینامید.

محو رژیم پادشاهی ایران نیز یکی از شرایط مهم و ضروری رهایی آذربایجان از اسارت مستعمراتی بشمار میرفت. زیرا قسمتی

شاعر بزرگ مسئله آزادی اجتماعی را در معنای وسیع آن، در معنای واگذاری کامل امور مردم بدست خودشان درک میکرد.

نظر بشرایط تاریخی آنموقع جنبش دموکراتیک مای با مسئله آزادی اجتماعی و با مسئله آزادی ملی ارتباط بسیار نزدیک داشت. آذربایجان نیز مانند بسیاری از کشورهای دیگر هم زیر فشار مناسبات اجتماعی ظالمانه وهم زیر فشار ستم مستعمراتی بود. شرایط مشخص آذوره نیز چنین بود که این دو نیروی حاکم مرتاجع یکدیگر را نگهداری میکردند و از هم پشتیبانی مینمودند. همانطور که میگویند جان دیو در شبشه است، جان ارتجاع داخلی در رژیم مستعمراتی، جان رژیم مستعمراتی در ارتجاع داخلی و در محافظه‌کاری بود. محو دوران اسارت و دوران استبداد ضروری بود. بنا بر این مبارزه عایهٔ تاریسم و علیه اسارت مستعمراتی آن از جمله مسائلی بود که در حیات سیاسی کشور در نظر اول بچشم میخورد و توجه مردم و افکار عامه را بطرز خاصی بخود متعأوف میساخت. حل این مسئله نیز از راه اتحاد با خلق روس که وضع آن نیز از وضع مردم مستعمرات بهتر نبود، از راه اتحاد تمام مل میکوم سرزمین روسیه و مبارزهٔ متحد آنها علیه تاریسم امکان پذیر بود.

صابر با این افکار مترقبی دورهٔ خرد کاملاً بی برده بود. هنوز در سال ۱۹۰۵ بود که صابر در شعر مشهور «بین‌الملل» خود میگفت که اتحاد زحمتکشان تمام ملل مهمنترین خواستهٔ عصر حاضر است. صابر خطاب بنویسنده‌گان پیشو مل آنها را دعوت میکرد که در راه پیروزی افکار انترنسیونالیستی، علیه افکار شووینیستی که مانع وحدت زحمتکشان است مبارزه نمایند:

ای سخندانان، کفون دیگر هدایت لازم است!  
بهر الفت، بهر انسیت خطابت لازم است!

از این کشورکه دارای هفت میلیون نفوس بود در اسارت استبداد ایران بسر میبرد. با وجود پیرحمی های رژیم تباری باز هم وضع آذربایجان جنوبی بمراتب بدتر از آذربایجان شمالی بود، زیرا در هر صووت آذربایجان شمالی میترانست از تمدن متقدمی روس، از افکار اجتماعی روس و بطور کلی بوسیله زبان روسی از تمدن اروپا بهره مند گردد. در آذربایجان جنوبی رژیم رسوم به «رژیم آسیائی»، رژیم فئودالی بکلی طاقت فرسا بود. بهین دلیل بود که انقلاب بورژوا- دموکراتیک ایران که در ۱۹۰۵ تحت تأثیر انقلاب نخستین روس آغاز شد، مانند خود نخستین انقلاب روس، امید استقلال را تقویت کرد و بود. پیروزی این انقلاب، انقلاب ایران، همانطور که باعث میشد فارسها که طی قرون متمادی در منکنة استبداد و فئودالیسم بسر میبردند آزاد گردند، همانطور باعث استقلال آذربایجان جنوبی نیز میشد. آسیا تحت تأثیر انقلاب روس بیدار شده بود و در آنجا برای نخستین بار زحمتکشان فارس و زحمتکشان آذربایجان جنوبی پرچم جنبشی بورژوا- دموکراتیک را بر افزاشتند.

این مبارزة تاریخی سرنوشت مردم آذربایجان را با مردم فارس و سایر خلقهای که در سرزمین دولت ایران بسر میبردند باهم پیوند داده بود. آتیه هر دوطرف وابسته به محاو رژیم استبداد بود. ضمناً اینوضع بطور غیر مستقیم نیز منافع خلقهای روس، فارس و آذربایجان و همچنین منافع خلقهای ماوراء قفقاز را بهم مربوط ساخته بود.

انتقال مرکز انقلاب باز آذربایجان جنوبی، یعنی به تبریز، جنبشی مشهور ستارخان، خالع محمد علیشاه در ۱۹۰۹ و تأسیس مجده مجلس شورای ملی عبارت از پیروزی بزرگ تاریخی مردم فارس و آذربایجان جنوبی علیه رژیم خردکامگی بود. صابر با تمام نیروی خود به پیروزی انقلاب ایران کمک میکرد. شاعر آزادیخواه متیخاوز از بیست شعر در باره حادث ایران و آذربایجان جنوبی سروده است. دوست معاصر او عباس صحت



آثار چاپ شده صابر بزبانهای ملل شوروی

کاملاً بحق مینوشت که «آثار صابر در طی این پنجسال بیش از یک ارتضی بمشروعه ایران خدمت کرده است». در آن دوره توجه صابر بیش از تمام شعرای ایران معطوف انقلاب ایران بود. دلیل این مسئله نیز آشکار بود: آذربایجان و آذربایجانیها در انقلابی که بطور کلی انقلاب ایران نامیده میشود نقش مهم و قاطعی بازی میکردند. دموکرات انقلابی بزرگ شیخ محمد خیابانی در یکی از مقالات خود ضمن یاد آوری این روزهای پر افتخار مبارزه که خود نیز یکی از شرکت کنندگان آن بود، مطالبی گفته است که عیناً نقل میشود: «طبعاً در تیخت تاثیر تجلیات و تظاهراتی که از آذربایجان سرzedه، آذربایجانی را که همیشه زنده و پاینده است، آذربایجان قبل از انقلاب و بعد از انقلاب را بیک طور مشخص و میرزی معرفی نموده اند... پیش از حلول ادوار مشوش و خونین انقلاب و بلوا، قبل از وقوع حادثات عظیمه ای که در ایران باعث تجدید رویم و تأسیس یک دوره اصلاحات و تنسيقات گشت، آذربایجان سربازان دلیر و قهرمانان پر دل و جانپار زیادی برای «ملکت تهیه دید، آن پسران سربلند را که در آغوش مادرانه خود میپرورانید، بنا باقتضای وقت و موقع گاه در جنوب و گاه در شمال و زمانی در غرب ایران، بمیدانهای خون آلود جانفشانی و فداکاری روانه میداشت. بدین طریق آذربایجانیان در اطراف و اکناف ایران خاطره ای از خود باقی گذاشته و اعتقاد سخت خودشان را بر قلوب هموطنان خود القاء نموده اند... در هنگام انقلاب، در بحبوحه آن هنگامه فراموش نشدندی، اولاد آذربایجان، بر طبق امتحانی که قبل از رشادت و شیجاعت خود نشان داده بودند باز میدان سربازی و فدائیگری را خالی نگذاشته گوی خون آلود سبقت و استقامت و پاپشاری را ربوتدند...

### ای آذربایجان!

و قوای دموکراسی این ایالت غیرتمدن، در گذشته پشتیبان ایران و در همان زمان پیشوای ایران بوده ای. دموکراسی ایران در مشی با زحمت خودش بطرف تجدد و تکامل و یا بطور ساده تر و عمومی تر، بجانب زندگی و بقاء ترا همیشه در پیش خود،

پشگ ایران را چسان ستارخان احیا نمود،  
حق ترکی، حق ایرانیگری ایفا نمود،  
کرد ابراز رشدت با هنر! دعوا نمود،  
دولت و عینش میان خلقها رسوا نمود،  
ترسی از آتش ندارد او، نگوپروانه است،  
آفرین بر همتش، ستارخان فرزانه است!  
آفرین تبریزیان، هستید الحق با وفا!  
دوست و دشمن کند تقدیرتان، صد مرحبا!

در موضع ارشاد، در هدایت دیده و باز همیشه ترا در عقب خود  
احساس کرده، پشتگرمی و اطمینان بر تو را پیشه و آئین خود قرار  
داده است.

تو، ای دموکراسی مستأصل، تا امروز در موقع خطرناک تقدم  
جایت بوده، در این جایگاه تا امروز بسرپرازی و سربلندی شناخته  
شده ای... .

بنام آنمه فداکاریها که تا امروز متحمل شده ای،  
بنام آنمه خونهای پاک که بر خاک توجاری گردیده اند، ای  
آذربایجان لایمومت، این انتظار را تکمیل منما.  
سرت را بلند دار، زنده و پاینده باش!

این کلمات نیازی بوضیع ندارد و بخودی خود گویاست. تنها  
باید افزود که سبب عدمه ای نیز که صابر بزرگ را پیوسته و بخصوص  
متوجه انقلاب ایران مینمود همین حس افتخار ملی دموکراتیک  
بوده. آنچه توجه جهان را بخود جلب کرد «حوادث درخشان  
آذربایجان» بود، نقش فرزندان شرافتمند آذربایجان در امر تعیین  
رژیم ایران بود، نقش رهبری آنها در انقلاب بود، جنگاوری و  
سلحشوری و فداکاری آنان بود، خونهای مقدسی بود که در راه  
آزادی ریخته شد. صابر نیز در شعر «ستارخان» خود که در دوره  
پیروزی جنبش ستارخان و مبنای خالع محمد علیشاه از سلطنت  
در اثر همین پیروزی سروده است. با همین حس غرور و افتخار،  
مدتها قبل از خیابانی نقش تاریخی فراموش نشدنی آذربایجانی ها  
را در آزادی ایران بویژه یاد آور میشود. صابر خاطرنشان میسازد که  
زد و خوردهای تبریز بهر دوطرف، یعنی بد و خلق همسایه و  
برادر، بفارسها و آذربایجانیها رهائی می بخشند، متذکر میشود که  
ستارخان یکی از مقدس ترین آرزوها و وظایف فارسها و آذربایجانیها  
و انجام داده است. صابر میگوید که این جنبشها عبارت از جنبشی ها  
تاریخی است که در وح بین المللی هموطنانش یعنی آذربایجانیها را  
نشان میدهد. صابر میگوید:

یکی از مسائل روز نیز مبارزه علیه استبداد روحانی بود.  
هر چند که این مبارزه در ادبیات آذربایجان سوابق ممتدی داشت  
ولی در دوره انقلابات اهمیت سیاسی ویژه ای کسب کرده بود.  
بنظر صابر این مبارزه نه فقط از آن جهت اهمیت داشت که استبداد  
روحانی علیه آزادی افکار و وجودان قیام میکرد، جلو ترقی و تکامل،  
جلو فرهنگ و تجدد را میگرفت و جهالت را تبلیغ میکرد، بلکه  
قبل از هر چیز از آن جهت مهم بود که ملاها، امام جمعه ها،  
مقتی ها و مجتهدین در آذربایجان شمالی مدافعان استبداد تساری  
و میلیون ها بودند و در جنوب قیز بمدافعين استبداد ایرانی، اربابان  
و مداخله جویان خارجی تبدیل گردیده بودند و در هر دوطرف  
دشمنان سر سخت و غدار انقلاب دموکراتیک و جنبشی آزادی  
اجتماعی و ملی بودند و علناً بر دگران استبداد شده بودند.  
درست است در بین روحانیون و بویژه در جنوب ندرتاً با شخصی  
معدودی برخورد میشد که نسبت به جنبشی های ملی ابراز تمایل میکردند  
ولی اکثریت آنها در خدمت استبداد بودند.  
سیاست ارتقای استعمار دین و شریعت و روحانیت را بوضع  
ذاهنجار و وابسته ای انداخته بود که تا آنوقت در تاریخ سابقه  
نداشت. این دوره ای بود که در تمام نقاط کشور مسجد و منبر  
پیر کن تبلیغات ضد انقلاب و محافظه کاری تبدیل شده بود. ملاهای

وسيع بود جای زاهد «تارک دنيا» قدیمی و صوفی مسلک را گرفته بود. اين وضع نيز منافع روحانيون را با منافع کلیه طبقات طفيلي دیگر پيوند نزديكتری داده بود. شاه ايران بنو کران صادق خود دهکده ها می بخشید، تesar نيز بمقتی ها و شیخ الاسلامها مدالها عطا میکرد. صرفاً بهمین دليل نيز علمای مفسد با اتكاء بر اربابان استعمار طلب خود میگفتند:

اليوم، ولی، ثروت و سامان بود از ما!  
هم تاجر و هم بیگ و دگران بود از ما!  
اعیان بود از ما!  
فرمان بود از ما!

شاعر افکار توده ای پیش رو خلق را که دیگر از خواب غفلت بیدار شده، حقوق بشري خود را درک کرده و هواي دنياى معاصر را استشاق نموده بودند بيان میکرد و کاملاً حق داشت بيان نتيجه برسد که اين شيدان حقه بازدين و شريعت را به «تفنگ سرقت» و بوسيله داد و ستد تبدیل کرده بودند:

هر ييماي که حق است آئينت، آي عمو!  
محروم گند، حق است اگر دينت، آي عمو!  
سو گند دين خوري و هچشيبي تمام خلق،  
باشد تفنگ دزدي اين دينت، آي عمو!

البته يگانه دليل عقب ماندگی از ترقیات دورهٔ جديد و بسیار بودن خاق در زیر یوغ اسارت منحصر بدینداری نبود. صابر متوجه این نکته بود، معهداً بوضوح میدید که مردم زحمتکش در دست شيدانی که از اعتقاد او سوء استفاده میکنند اسیر شده‌اند. روحانیت سعادت خود را در فلاکت خلق میدید و در آن میتوانست بکامیابی برسد. صابر در شعر هیچائی خود «فهمید اصل وعظ تو مردم، واي تو-لا!» دليل اين امر را بطرز بارزی آشکار میسازد:

«متاز» و واعظین در شمال برای پایداری خاندان رومانوفها دعا کرده بالقلابيون لعنت و نفرین میفرستادند، در جنوب نيز برای انهلال مجلس شورای ملي، برای بازگشت محمد عالمشاه بحاكمت و برای استقرار هيكل هنفور استبداد قدامي اتخاذ میکرdenد. اسلاف همانهاي که پوست نسيمي رازنده، زنده کنده بودند اكنون نيز در صدد بودند فرمان اعدام ستارخانها، ملك المتكلمين ها، جليل محمد قلی زاده ها را صادو نمایند. بقول صابر دیگر اکثریت روحانیون تبدیل بیک مشت برده گان فرمایشی «بني ایمان» و بقول منقد معروف روس س. شدرین تبدیل به «بطریهای خالی» شده بودند. استبداد و طبقات حاکمه هر فکری را که میخواستند تبلیغ نمایند فوراً این «بطریهای خالی» را آورده با تباهیات منفور خود پر کرده انها را بمیان مردم میفرستادند. صابر با اشعاری نظیر «باز در مردم ایران، پسر، همت پید است»، «نو کران مرتعجع، هشیار! وقت خدمت است!»، «یکدسته گل» و بیک سالمه اشعار دیگرش همین «بطریهای خالی» را رسوا میساخت:

ایرانی گوید: عدل شود، داد شود،  
عثمانی گوید: که ملت آزاد شود،  
 Zahed گوید: که سیر باشد شکمم،  
ایرانی و عثمانی برباد شود!

استبداد روحانی چون به نیروی ضد انقلابی خدمت میکرد خطرناك بود. از طرف دیگر اكنون نيز مانند سابق شيدان ها، آخوندها، ملاها، زاهدها، واعظها، سيدها، امام جمعه ها و مجتهدین در لباس روحاني تشکيل يك قشر ممتازی و ميد اند که خون فقرا و مستمندان را مکیده و با طفيليگری امار معاش میکردن. بویژه در دوره ای که جنبشهاي انقلابي توده ها نیروی زیادتری کسب کرده بود استعمار طلبان بر امتيازات «نو کران مرتعجع» و «بطریهای خالی» خود افزوده بودند. دیگر شیخها تبدیل بمالکین بزرگ اراضی، مالکین استشاره کننده و همپاها شده بودند. حالا دیگر زاهدی که مالک اراضی

انسان در تسخیر طبیعت خیالی پیشرفت کرده بوده، بنا به گفته خود صابر انسان «مثُل پرنده در فضا میپرید»، «مثُل ماهی در اعماق دریاها شنا میکند»، «با بالونها بسیر فضا میرود»، «در زمین با اتوموبیله و واگونها گردش میکند»، «هواییما و دیریزابل ایجاد میکند» و این ترقی و تکامل نیز برای پیشرفت اجتماعی و حیات مردم انسان زمینه فراهم میکرد و شرایط را برای انقلابات اجتماعی آماده میساخت. بیداد گری اجتماعی، نظام اجتماعی غیر عادلانه، فشار مستعمراتی و ظلمت جهل امکان نمیداد ملتی که صابر منسوب بدان بود باین‌گونه ترقیات نائل بشد. باین دلیل صرف نظر از شرایط دشوار شاعر باز هم در آثار خود مردم را دعوت میکرد که بر تعداد مدارس و کانونهای فرهنگی یافزایند، دانش و تکنیک معاصر را فراگیرند، کشور را صنعتی کنند، باختراعات علمی توجه زیادی مبذول دارند، در این رشته از ملل مترقی یاموزند و با آنها همگام شوند. بهموطنان خود میگفت که «آنچه گذشت دیگر عودت نمیکند»، آنها را دعوت میکرد که همیشه بجلو بنگرند، در سمت ترقی و تکامل روند. بعقیده صابر مبارزه در راه آزادی و استقلال با مبارزه در راه علم، تمدن و تجدد دو وظيفة تاریخی بزرگ و مکمل یکدیگر میباشد. برای او آزادی بدون تمدن و فرهنگ، تمدن و فرهنگ نیز بدون مبارزه در راه آزادی قابل تصور نبود.

تا آنکه بود غافل و در خواب ملت، خواندی تو لای لای و همین بود خدمت، میشد وسیع دایرۀ شان و حرمت، افرود فقر دائمی خلق ثروت، از ضعف خلق چاق شدی، تف بغیرت! روزی ترا شناسند، گفتم بارها، لیکن تو باورت نشد، ای رند بیحیا!

صابر در نظریات مربوط باموزش و پرورش، علم، فرهنگ و تمدن نیز یک متفکر رئالیست بود. مبارزه در راه مدرسه جدید و اصول نوین آموزش و پرورش یکی از مسائل عمده ای بود که توجه شاعر را بخوبی معطوف ساخته بود. در آثار صابر با گفته هائی نظیر: ملت با علم، تربیت و معارف میتواند کسب نفوذ نماید، سرمایه اصلی حیات بشر علم و معرفت است، مفید ترین میراث همانا علم و ادب است، هر کس باید بخاطر خیر و اصلاح مملکت وقت خود را صرف کسب دانش نماید، ترقی و تعالی در دانش است، زیاد برخورد میشود. شاعر دیگفت:

از علم بود حصول عزت،  
وز علم بود نفوذ ملت.

صابر ایده‌های فرهنگ خلقی و توده ای را در معنای و سیع آن تبلیغ میکرد. او میگفت که مدرسۀ، دانش و تربیت باید در دسترس همه، در اختیار تمام اعضای جامعه، و در درجه اول در دسترس مستمندان باشد.

در نظر صابر نیز، مانند سایر معاصران پیشوایی، قرن بیستم قرن علم، تکنیک و تمدن بود. کشفیات علمی در اغلب کشورها طرز زندگی، سیمای حیات و معنای عمر را تغییر داده بود.

در دوره مبارزات بخاطر آزادی و استقلال و تجدد آزادی زنان ویا لا اقل بیداری آنان، با سوادی زنان و برخورداری آنان از معارف یکی از مسائل ضروری تأخیر ناپذیر بود. صابر نیز مانند بسیاری از معاصران مترقی خود این ضرورت را کاملا درک میکرد. برخورداری زنان از معارف جزء لاینفلک افکار دموکراتیک انقلابی بود که صابر بطور خستگی ناپذیری آنرا تبلیغ نمینمود. در نظر صابر زن قبل از هرچیز مادر نسل جدید

و ظالیستی را که توسط میرزا فتحعلی آخوندوف در ادبیات آذربایجان بنیان گذاری شده است ادامه و بسط و توسعه داده است. رئالیسم صابر، بطوریکه از تحلیلهای بالا دیده میشود، رئالیسمی بود که مسائل عمده حیات اجتماعی و مشخص ترین و پرجسته ترین جنبه های زندگی معاصر و معیشت مردم را در آثیمه هنر خود مجسم میساخت. از این نقطه نظر آثار صابر یک دائرة المعارف کامل حیات آذربایجان بشمار میروند. رئالیسم صابر در عین حال دارای نیروی تعمیم دهنده بسیار بزرگی بود. از اینجاست که اگر بدقت ملاحظه کنیم می بینیم که در آثار صابر نه فقط صحنه های واقعی حیات آذربایجان دیده میشود، بلکه بطور کلی منظره های حقیقی زندگی خاور مسلمان و مناسبات پدرشاهی در دوره ای معین و همچنین مبارزه نیروهای جدیدی که با نیروهای محافظه کار بمقابله برخاسته اند بچشم میخورد. میتوان گفت که صابر سیمای تیپیک تمام نیروهای منفی اجتماعی دوره خود را بوجود آورده است. حکام مستبدی که خلق و میهن را از فلاکتی بفلاتکت دیگر سوق میدادند، اعیانهای مرتجمی که بردها ایجاد بودند، مالکین وحشی بیدادگر، سرمایه داران استثمارگر، روحانیونی که در ظاهر خود را متدين قلمداد کرده بچپاول خلق مشغول بوده و جهل و نادانی را تبلیغ مینمودند، «مؤمنین» دوره، روشنفکران خرد بورژوازی که فقط بخاطر شخص خرد زندگی میکردند، مامورین رشوه خوار، دشمنان علم، معارف و ترقی، شاعران و نویسندهایی که مسلک خود را بیول میفروختند و بالاخره عوامی که بجهل خود میبازیدند، کلیه اینها تیپهای منفی ای بودند که در «عرض آتش انتقاد صابر قرار میگرفتند. ضمناً اینها درنظر شاعر افراد معدود و منفردی که فقط بطور ساده فاسد شده باشند نبودند، بلکه نیروهای اجتماعی محافظه کاری بودند که دشمن غدار سعادت، رفاه، ترقی و تکامل جامعه و خلق بشمار میرفتند. صابر بویژه میکوشید که در شرایط مالکیت خصوصی پستی ها و رذالتیهای ناشیه از پول پرستی را

و مریبی آن بود. تا این‌مادر و این مریبی از اسارت قرون متمادی و از بردگی آزاد نگردد، تا از معارف برخوردار نشود، تا حقوق عادی بشری را بدست نیاورد، خلق نیز قادر نخواهد بود وظایف خطیر تاریخی را که در پیش دارد تعداد اشخاصی که فکر آزادی زنان را از زاویه دیدانقلابی با حرارت تبلیغ میکردد کم نبود. از این نقطه نظر یکی از خدمات صابر که اختصاص بخود او دارد این بود که او در اشعار خود عقاید کهنه و قدیمی راجع بزن و بطور کلی راجع بهائله و اخلاق را با بیانی قانع گننده و با منطقی استوار افشا مینمود. شاعر منقد بزرگ سیمای تیپیک شوهرانی را که طرفدار اسارت زنان و طرفدار اصول پدرشاهی و مناسبات بردگی نسوان بودند ترسیم میکرد. این تیپ همانقدر که عوام، جاهل و نادان بود، همانقدر نیز در رفتار نسبت بعیال و مادر و فرزندان مستبد و بیرحم و غذار بود:

صبح است، پاشو گاو بدوش و بزن قوماست،

چسبان تاپاله، یالا، ییغیرت، گاوور قیزی!  
نخ تاب و پشم شاهه کن و باف جاجیمی،  
نان پز، خوراک پز تو بر عادت، گاوور قیزی!

انداز سر پیائین، مشغول کار باش:  
جاروب و رختشوئی و خدمت، گاوور قیزی!  
شوهر گرفته زن، بتوجه، تو چکاره ای؟  
زن را بود وظیفه اطاعت، گاوور قیزی!  
مرد است و در گرفتن زن صاحب اختیار،  
حیوان بی اراده است عورت، گاوور قیزی!

\* \* \*

نیروی هنر صابر در رئالیسم آن و در حقیقت گوئی آن بود. از این نقطه نظر او بهترین و مبارزترین سفن مکتب ادبی

در آثار صابر و بویژه در اشعار غنائی وی ترازدی جانگد - از روستاییانی که از هستی و نیستی ساقط هستند، کارگرانی که حقوقشان پامال میشود، اطفال بیکس، بی سرپرست و بیخانمان و بیره زنان یتیم دار، همچنین ترازدی روشنفکران «میهن رست»، معلمان، نویسندها و روزنامه‌نگارانی که دلشان بهحال مردم میسوزد ولی از دستگیری آنان محرومند و قادر باظهار حرف حق خود نمیباشند منعکس گردیده است. شاعر از عقب ماذگی اقتصادی و مدنی کشور، از اینکه بیرحمانه جلو بیداری خلق گرفته میشود، از اینکه هر روز مدرسه‌ای و یا روزنامه ای توقيف میشود و از نظایر اینها مطالب زیادی نوشته است. شاعر در طی این آثار خود توانسته است ترازدی خلقی را که در اثر نظام اجتماعی ظالمانه و فشار مستعمراتی، در اثر بیدانشی و بی‌فرهنگی از قافله ترقی دوره خود عقب مانده، از آزادی و از نور معارف محروم گردیده است بطریق عبرت آمیزی تعیین بخشد.

در آثار صابر یک عقیده خوبین فلسفی، یک ایده‌آل مثبت و یک ایمان تزلزل نایابی بازادی خلق در کمال نیرومندی پیش میخورد. شاعر در آثار خود نیروهای اجتماعی مثبتی را که با دنیای مالکیت خصوصی و با جهل و نادانی بمقابله برخاسته اند بشکل بارزی «جسم ساخته» است. کارگر انقلابی، روستایی عاصی، روشنفکر کار دوست و انساندوست و دارای شعور سوسیالیستی، اینها سیماهای مثبت و مهم آثار صابر میباشند. این نیروی اجتماعی مثبت در تمام آثار شاعر، که همه دارای آرمانهای مثبتی هستند، بطریق بارزی خود نمائی میکنند.

صابر یکی از شعرایی است که نیرومند ترین جنبه‌های تفکر بدیعی خلق و تمام نکات ظریف و حساس آنرا، بهترین سنت شعر خلقی و کلاسیک و طبیعت پیکار جوی آنرا عمیقاً فرا گرفته، آنرا ادامه و توسعه داده است. صابر آثار حافظ، خاقانی، فضولی، سید عظیم شیروانی، محمد هادی، نامق کمال، محمود اکرم، عبدالله جودت و شعرای دیگر را تضمین کرده، بعضی از اشعار

افشا نماید. صابر در اشعار هجایی خود که «امصار اعیان»، «نورچشمان منی، ای پول، یا جان منی؟»، «آدم آدم شود فقط با پول»، «پول، ای ذوق دل و روح تن و قوت جان!» و «توی این جیب اسکناس و توی آن جیهم منات» آغاز می‌گردد نشان میدهد که از نقطه نظر مالکیت خصوصی دین، ایمان، مذهب، مسلک، ناموس، عصمت، غیرت، میهن، ملت و کلیه عوطف زیبا فقط پول است و بس. مالک خصوصی حاضر است که بخاطر پول هرچه را که برای انسان مقدس است بدور افکند و زیر پا بگذارد. پول آنچنان وسیله ثغرت انگیزی است که بیعقل‌ها را عاقل، معیوبها را بی عیب و سالم، بیشурها را با فهم و شعور، خشن‌ها را با فناخت، بی انصافها را منصف و نالایها را لائق ارائه میدهد و از این راه در حیات جامعه بزرگترین ول فاسد کننده را بازی میکند و عالیترین نرم‌های اخلاقی را پامال میکند:

آدم آدم شود فقط با پول،  
روسیاه است آدم بی پول.  
گو ذه اصل و نجابت باشد،  
نه چو اشراف حالت باشد.  
گر سراپا توغرق عیبی، باش،  
لیک در دهر دولت باشد.  
آدم آدم شود فقط با پول،  
روسیاه است آدم بی پول.  
نیست گر فهم و عقل و ادراکت،  
غم میخور گر که هست املاکت.  
آتش خاوه سوز ملت باش،  
سجده گاه است خلق را خاکت.  
آدم آدم شود فقط با پول،  
روسیاه است آدم بی پول.

اشکال شعر کلاسیک و از کلیه فرم‌های شعری بطرز خلاقه‌ای استفاده کرده است شعر او نه فقط از لحاظ مضمون، بلکه از نظر فرم بدین معنی نیز بی‌نظیر و اصیل است. زبان خلقی، سلاست، غنای کامل، نوآوری در زبان بدین معنی، تجدد و حیاتی بودن در سیماها، اینها بر جسته ترین مزایای شعر صابر است. صابر بزبان زنده خلق که پیهولت مفهوم توده است سخن میگوید. شعر او را هر کسی، اعم از باساد و بساد، پس از یک دفعه خواندن و یا شنیدن از بر میکند.

صابر در ایجاد تیپ و صورت، در موشکافی پسیکولوژی، در اینکه هر تیپ را با زبان خودش بحرف وادرد، درین شعرای معاصر خود بی‌نظیر و بیهمتاست. هر شعر هجایی او و حتی هر تازیانه کوچک او مثل تابلو زنده‌ای است که توسط یک نقاش ماهر از واقعیت و زندگی ترسیم شده است. صابر بویژه در آشکار ساختن رشتیهای داخلی و معایب درونی تیپهای منفی‌گاهی میکروپهایی را نیز که با چشم عادی دیده نمیشد زیر میکروسکوب انتقاد بزرگ میکرد و از این نقطه نظر صابر مهارت و استادی بی‌نظیری از خود نشان میداد. مثل این بود که طبیعت برای کشف میکروپهای اجتماعی ناشر پیماریهای مضر و موذنی و برای کشف عایم‌جامعه و برای ارائه چاره‌انها و دفعه‌شان پزشکی حاذق آفریده است. بموازات تمام اینها در آثار صابر که «آئینه هنر» او بود فقط نارسانیهای جامعه نمایش داده نمیشود. بر عکس در آثار او و حتی در اشعار هجایی او نیز که مخصوص افسای کهنه پرستان است در درجه اول تسلیلات مثبت جامعه، تجدد، ترقی، تکامل، بیداری خلق و مبارزه انقلابی توده‌ها منعکس است. احوالات آثار صابر و خصوصیات ویژه ای که در انتقادات رئالیست او منحصر بخودش میباشد عبارت از اینست که در این اشعار هجایی حیات اجتماعی یکطرفه منعکس نشده، بلکه انعکاس کامل و همه جانبه ای یافته است. «هریک از منظومه‌های صابر را که میخواهید بردارید، آن منظومه برای شما یک سند تاریخی است». (سید حسین). در این استاد تاریخی نیز جنبه نو و جدید همیشه در درجه اول اهمیت قرار دارد.

فردوسی، خیام را ترجمه نموده، از روح قهقهه‌انی موجود در داستانهای خلق ماهیم شده و در آثار خود عبارات شعر خلقی و امثال و حکم را در مقیاس وسیعی بکار برده است. تمام اینها ثابت میکند که صابر هم بگنجینه ادبیات و هنر خلق واقف است و هم با آثار شعرای کلاسیک و معاصر خود از نزدیک آشنائی دارد. حابر بعنوان یک هنرمند و سخنداز نیرومند قبل از هر چیز شاعری است که بر یک میراث ادبی پرمانده ای متکی است و بر پایه همان میراث ادبی تیز ارتقاء یافته است.

بموازات تمام اینها صابر شاعری است که بهمچیک از شعرای سلف و معاصرانش شباهتی ندارد و بتمام معنی شاعری نوآور و مبتکراست. اگر دقیق شود در بعضی از آثار صابر تأثیر بعضی از شعرای کلاسیک را میتوان مشاهده نمود. لکن هنر صابر با اصالت ویژه خود برودخانه‌ای شیوه است که دارای جریان عظیم و نیرومندی است و تأثیرهای ادبی مختلفی که در آثار او بچشم میخورد در برابر این رود عظیم بمفرله چشمی سارهای کوچک کوهستانی است که بطرف آن رود سرازیر میشود.

هنر حابر نمونه زیبا و درخشانی از استفاده خلاقه از یک میراث ادبی میباشد. صابر شاعری است که هیچکس را تکرار نکرده و حتی خود نیز بتکرار گفته‌های خود میادرت نورزیده است. بعنوان نمونه هم که باشد نمیتوان شعری از صابر را نشان داد که از لحاظ مضمون بشعر یکی از شعرای سلف خود شیوه باشد. همچنین نمیتوان شعری از صابر را پیدا کرد که خواه از لحاظ مضمون و خواه از لحاظ فرم مکرر باشد.

مضمون نو با فرم جدید کامل، بدین معنی و جالب در هر یک از اشعار صابر باهم پیوند فاگستنی دارد. از آنجائیکه شاعر از تمام



مجسمه م. ع. صابر در شماخی

رمانیسم شور انگیز افلاطی و عشق باینده آزاد اجزاء لاینفک  
رئالیسم صابر را تشکیل میدهند.  
صابر بنام برابری، بیعدالتی، عدم برابری، استثمار، برتریها و  
امتیازات طبقاتی را در معرض ضربات سهمگین انتقاد قرار داده است.  
صابر بنام حاکمیت خلق، بورو-کراتیسم، نظام استبداد، خود  
کامگی و فتنه انگیزیهای امپریالیستی را تنقید کرده است.  
بنام آزادی و استقلال ملل، ظلم و فشار مستعمراتی، بردگی و  
اسارت را تنقید کرده است.  
موهومات و جهالت را بنام دانش و عرفان و تمدن باتش تنقید  
بسته است.

بنام طرز تفکر سالم و حقیقی، معتقدات کهنه و ذهنی، مالیخولیای  
آخرت، صبر و توکل، فلسفه قضا و قدر، فاناتیسم و فاتالیسم را  
تنقید کرده است.  
بنام ترقی، تکامل و تجدد، هر گونه محافظه‌کاری را تقبیح نموده  
است.

بنام آزادی گفتار و وجودان، خودکامگی روحانی را مفترض  
کرده است.

بنام ایده‌های عالی اخلاقی، اخلاق بورژوا-مالک و روحانی  
را تنقید نموده است.

بنام هنر بزرگ، بنام رئالیسم و جنبه‌های خلقی در هنر، هر  
گونه تمایلات ارتجاعی ادبی را مورد حمله قرار داده است.  
بنام هشیاری، مردانگی، جسارت و قهرمانی، بکنندی سیاسی،  
تبیی سیاسی، بهر گونه تظاهرات لیبرالیسم سیاسی، بترس، باطاعت  
کورکرانه، بتحمل بیحد و حصر ظلم و ستم زهرخند زده است.  
صابر بعنوان کسیکه در سالهای ۱۹۱۱-۱۹۰۵ در آذربایجان  
مبین افکار و روحیات چندین میلیون توده‌های مردم شرکت کننده  
در جنبش‌های آزادی بوده است، بعنوان کسیکه با قلم خود بمبارزة

طبقاتی کارگران و روستائیان کمکهای شیانی نموده است و بعنوان یک هنرمند نابغه آفریننده در تاریخ ادبیات آذربایجان مقام ویژه‌ای را احراز می‌کند. صابر شاعر زمانه خود و خلق خود بود. دوره‌ای که صابر در آن میزیست و شعر می‌گفت دوره‌ای بود که دونبرو- یعنی انقلاب و عکس انقلاب روبروی هم صف آرایی کرده و بمقابله پرداخته بودند. خلق که در اثر انقلاب ۱۹۰۵ بیدار شده بود می‌خواست به پیش برود و آزاد باشد. فعالیتهای انقلابی و تبلیغات انقلابی که بطرز خستگی ناپذیری از طرف کمونیست‌های آذربایجان انجام می‌شد چشم کارگران و روستائیان آذربایجان را باز کرده و آنها را بمبارزه در راه آزادی بر انجیخته بود. در چنین شرایطی صابر نیز متوجه پیدایش تحولات بسیار مهمی در زندگی خان، متوجه بروز اعتلای انقلابی گردیده و ایمان داشت که این جنبشها خان را بجلو، باینده در خشان وزیبا، بطرف روزهای آزاد سوق خواهد داد. هنر صابر در مبارزه بخاطر آزادی و دموکراسی همیشه واجد اهمیت بزرگ سیاسی و تاریخی بود.

پس از پیروزی حاکمیت شوروی در آذربایجان حس احترام و علاقه مردم نسبت به ادبی صابر پیش از پیدایش افزایش یافت. آثار صابر بکرات با تیازهای زیاد چاپ و نشر گردیده است. آثار علمی، رساله‌ها، آثار بدیعی، اشعار، منظومه‌ها، دراماها و رمانهای زیادی راجع باو نگارش یافته است.

در سالهای مبارزه در راه انقلاب سوسیالیستی در آذربایجان کلیه مطبوعات مترقبی آثار صابر را که دارای روح انقلابی بود و چندین سال قبل در روزنامه‌ها و مجلات مختلفه منتشر شده بود مجدداً چاپ می‌گردید. مثل این بود که شاعر زنده بود و راجع به مترین مسائل سیاسی روز چیز مینوشت.....

امروز نیز صابر یکی از شعرائی است که مردم آثارشان را خیلی زیاد می‌خوانند. صابر هر گز کهنه نمی‌شود، طراوت و قازگی خود را از دست نمیدهد. آثار این هنرمند جاویدان هم اکنون نیز در امور مدنی، صنعتی و آموزش و پرورشی، در مبارزه علیه بقایای



هزار صابر در شماخی

*Мөнмөд Чөфөр Чөфөров*

МИРЗЭ ЭЛЭКБЭР САБИР

(фарс дилнидэ)

Бакы · Азэрнэшр · 1962

۱۵ قبیک

آذرنشر ۱۹۶۲